



حمایت حقوقی از اموال فرهنگی

توقیف الواح گلی ایران یک نگاه حقوقی

دکتر عرفان لاجوردی

اطلاعات ما را در مورد سازمان اداری، معیشتی و زندگی اجتماعی طبقه کارگر و صنعتگر در آن دوران افزایش می دهد؛ عبارت دیگر الواح از معدود اسنادی است که اطلاعاتی در خور از طبقه متوسط دوران هخامنشیان در خود دارد. اما آن هنگام که کشف الواح صورت گرفت، امکان خواندن آنها فراهم نبود، بنابراین به تقاضای دکتر هرتسفلد، به سال ۱۹۳۴ الواح برای بررسی های بیشتر، بصورت امانی و نامحدود به موسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو انتقال یافت و تا زمان دست اندازی های حقوقی بدان کماکان در دانشگاه شیکاگو باقی ماند.

در نوروز سال ۱۳۷۶ انفجاری در کافه "آپروپو" تل آویو بوقوع

ماجرای الواح گلی ایرانی به سال ۱۳۱۲ شمسی مصادف با ۱۹۳۳ میلادی باز می گردد، آن هنگام که دکتر ارنست هرتسفلد استاد کرسی باستان شناسی دانشگاه شیکاگو الواح گلی را کشف کرد که پاره ای از آنها بر اثر حرارت به الواح سفالی بدل شده بود. این الواح از اهمیت چشمگیری برخوردار شد. معمولا حاصل مطالعات باستان شناسی سازه هایی است که در برابر فرسایش طبیعی مقاومت بیشتری از خود نشان داده اند و بدین ترتیب در هنگام ساخت، کاربری نظامی و یا اشرافی داشته اند و یا به کشف اطلاعات پراکنده ای از زندگی مردمان عادی روزگاران دور می انجامد. به همین دلیل است که الواح اهمیتی چشمگیر یافته اند؛ آن ها اسناد دست اولی هستند که



قضایی بر طرفین اختلاف دارای اقتدار و تفوقی حاکمانه است و این وضعیت با فرض برابر بودن حاکمیت دولت‌ها در تعارض است؛ چه، دستگاه قضایی بعنوان رکنی از ارکان حاکمیت و دولت خوانده، هر دو از حاکمیت برابر برخوردارند و هیچیک بر دیگری تفوق و اقتداری ندارد. همین امر تفاوت در روش‌های حل و فصل اختلاف را در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل هویدا می‌کند. از آنجا که در حقوق داخلی هیچکس را یارای چالش با اقتدار حاکم نیست و دستگاه قضایی نیز نمود این حاکمیت است، لذا طرفین نمی‌توانند دادگاه را از رسیدگی قضایی ممتنع نمایند؛ عبارت دیگر حل اختلاف میان طرفین، از مظاهر اعمال حاکمیت دولت بر اختلاف است؛ در سطح بین‌المللی وضع اینگونه نیست؛ حاکمیت‌ها با یکدیگر برابر است و هیچگونه حاکمیت جهانی نیز وجود ندارد. در نتیجه نمی‌توان دستگاه قضایی بین‌المللی را واجد اقتداری دانست که امکان اعمال حاکمیت بر اختلاف بین‌المللی را فراهم آورد. همین است که گفته می‌شود حل و فصل اختلافات در عرصه بین‌المللی از دو اصل تبعیت می‌کند،

پیوست که سرانجام در ایالات متحده آمریکا دامنگیر الواح شد. در این حادثه یکصد نفر کشته شدند که بازماندگان آن‌ها خواستار پرداخت غرامت بودند. رسیدگی قضایی به این موضوع سرانجام به صدور حکم محکومیت علیه ایران انجامید و بنابر درخواست وکلای بازماندگان، الواح ایرانی بعنوان منبع تامین وجوه حکم دادگاه در سال ۱۳۸۵ توقیف شد. این در حالی است که موسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در سال ۱۳۸۳، تعداد سیصد قطعه از الواح را به ایران مسترد نموده بود. حکم صادره با اعتراض جدی دانشگاه مواجه شد.

این تصمیم قضایی کلکسیونری از عجایب حقوقی را در خود دارد؛ نقض مصونیت قضایی دولت ایران، اعمال معیار کنترل عمومی و دست‌آورد آخر نقض مصونیت اجرایی اموال دولتی، همگی از جمله این موارد است. بر اساس قواعد قطعی حقوق بین‌الملل عمومی هر دولت - کشوری دارای حاکمیت برابر با سایر دولت - کشورهاست؛ بدین ترتیب دستگاه قضایی ناشی از اقتدار حاکمیتی یک دولت مجاز نیست دولت دیگری را بعنوان خواننده دعوا احضار نماید؛ زیرا دستگاه

الواح گلی از معدود اسنادی است که اطلاعاتی در خور از طبقه متوسط دوران هخامنشیان در خود دارد. اما آن هنگام که کشف الواح صورت گرفت، امکان خواندن آنها فراهم نبود، بنابراین به تقاضای دکتر هر تسفلد، به سال ۱۹۳۴ الواح برای بررسی‌های بیشتر، بصورت امانی و نامحدود به موسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو انتقال یافت و تا زمان دست‌اندازی‌های حقوقی بدان کماکان در دانشگاه شیکاگو باقی ماند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نخست، اصل حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف و دیگر، اصل اختیاری بودن حل و فصل اختلاف.

به دیگر تعبیر این امکان وجود ندارد تا اختلافات بین‌المللی را از طرق غیر مسالمت آمیز مورد حل و فصل قرار داد؛ اما از دیگر سو نیز نمی‌توان دولت‌های حاکم را وادار نمود اختلافاتشان را با یکدیگر حل و فصل نمایند. مساله مصونیت، از محورهای اساسی نظم عمومی بین‌المللی است. اگر به هر دولتی اجازه داده شود تا برای احقاق حقوق اتباع خود، از طریق دستگاه قضایی خویش، سایر دولت‌های دارای حاکمیت را به دادرسی احضار نماید، آنگاه اصل بنیادین حقوق خدشه‌دار می‌شود؛ هیچکس نمی‌تواند قاضی ادعای خود باشد. مصونیت و اهمیت آن بارها و بارها مورد توجه مراجع قضایی قرار گرفته است. درست در اوج تلاش‌های دولت بلژیک برای پی‌ریزی و توسعه مفهوم صلاحیت جهانی که به دادگاه‌های این کشور اجازه



می داد تا در راستای برخورد با جرائم بین المللی، بدون وجود هرگونه عامل ارتباطی وارد رسیدگی به موضوع شوند، دیوان بین المللی دادگستری در دعوی کنگو علیه بلژیک اعلام داشت، وزیر امور خارجه دولت کنگو دارای مصونیت است و صدور حکم بازداشت بین المللی وی توسط دادگاه بلژیک، عمل متخلفانه بین المللی است. بدین ترتیب ملاحظه می شود، نادیده گرفتن مصونیت دولت ها و رسیدگی به دعوی علیه آن ها در نزد دادگاه های داخلی، خود، نقض برابری حاکمیت دولت ها و یک عمل متخلفانه بین المللی است. از سوی دیگر دادگاه های داخلی ایالات متحده آمریکا امروزه به استفاده از استاندارد «کنترل عمومی» می پردازند که خود به چالش جدی میان دیوان بین المللی دادگستری و دیوان بین المللی کیفری یوگسلاوی سابق انجامید. عمل متخلفانه بین المللی برای آنکه به مسوولیت بین المللی دولت بینجامد می بایست بدان دولت منتسب باشد. نظام حقوق مسوولیت بین المللی در انتساب امری به دولت دو فرض را از یکدیگر تفکیک نموده است؛ نخستین فرض در جایی است که عمل متخلفانه توسط ارکان دولت و یا مقامات رسمی دولت بوقوع پیوندد؛ در چنین فرضی ولو آنکه مقامات ارشد از عمل مربوطه آگاه نباشند، کنترلی بر آن نداشته باشند و یا حتی با آن مخالفت نمایند، عمل به دولت منتسب خواهد شد. دیوان بین المللی دادگستری در رسیدگی به دعوی پاره ای اقدامات نظامی در سرزمین کنگو، اعلام داشت حتی اگر دولت، مقامات متخلف را مجازات نماید، این امر به معنای عدم انتساب عمل به دولت نخواهد بود - هرچند می تواند بعنوان روش مناسب جبران خسارت تلقی شود.

فرض دیگر در جایی است که عمل متخلفانه توسط ارکان و یا مقامات رسمی دولت بوقوع پیوسته باشد. در اینجا حقوق بین الملل، تحت تاثیر آرای دیوان بین المللی دادگستری رویکردی سختگیرانه را در پیش گرفته است. دیوان بین المللی دادگستری در دعوی نیکاراگوئه علیه ایالات متحده اعلام نمود، این که یک دولت وقوع عمل متخلفانه ای را تشویق و یا تقویت نموده باشد، برای انتساب عمل مربوطه به دولت کافی نخواهد بود؛ ضرورت دارد عمل متخلفانه، با کنترل موثر دولت واقع شود؛ بعبارت دیگر دولت دارای توان کافی در هدایت عمل متخلفانه و یا جلوگیری از آن باشد. سال ها بعد و در جریان دعوی بوسنی علیه صربستان بدلیل نقض کنوانسیون نسل زدایی، دیوان همین معیار را مجددا مورد تایید قرار داد. از سوی دیگر با وقوع جنایات دهه نود در سرزمین یوگسلاوی، دیوان بین المللی کیفری یوگسلاوی پا به عرصه وجود نهاد و معیار انتساب عمل را متحول کرد؛ دیوان یوگسلاوی برای انتساب اعمال متخلفانه به فرماندهان، کنترل عمومی را کافی دانست؛ بدین ترتیب ضرورت نداشت فرمانده لزوما عمل متخلفانه را دستور داده و راهبری کرده باشد؛ کافی است وی از احتمال وقوع چنین امری آگاه بوده باشد. این دورویکرد متفاوت به تعارض جدی میان دو دیوان انجامید؛ زیرا دیوان بین المللی دادگستری بسیاری از وقایعی را که دیوان بین المللی کیفری یوگسلاوی سابق بعنوان نسل کشی مورد توجه قرار داده بود، با اعمال معیار کنترل موثر منتسب به صربستان ندانست.

این چالش سرانجام به برخورد و انتقاد تند رئیس دیوان بین المللی دادگستری از عملکرد دیوان بین المللی کیفری در گزارش سالانه وی به مجمع عمومی ملل متحد انجامید. امروزه دادگاه های ایالات متحده آمریکا تلاش می کنند با استفاده از معیار کنترل عمومی، بسیاری از وقایع تروریستی را به ایران منتسب نمایند. از دید آنها ضرورتی ندارد،

باید توجه داشت، طراحی قواعد ناظر بر نقل و انتقالات غیرقانونی اموال فرهنگی بسیار پیچیده است، زیرا می بایست به تنظیم منافع اساسا متعارض مدعی مالکیت و متصرف اموال فرهنگی منجر شود. اولین نکته ای که در پیگیری دعاوی اینچنین مطرح است به نحوه طرح ادعا توسط دولت مدعی مالکیت باز می گردد

انفجار تل آویو، توسط نیروهای ایرانی اتفاق افتاده باشد؛ همچنین ضرورتی به رهبری و هدایت ایران در انجام عملیات نیست؛ با اعمال معیار کنترل عمومی، کافی است ایران مطلع باشد، حمایت وی از جنبش های آزادیبخش در سرزمین های اشغالی می تواند به وقوع عملیات تروریستی منجر شود. این در حالی است که حدود و ثغور معیار کنترل عمومی مبهم است و می تواند، فضای زیست اجتماعی و بین المللی را مختل نماید. استفاده از معیار کنترل عمومی مثل این است که بگوئیم افراد حق ندارند از خودرو استفاده نمایند، زیرا می دانند و یا باید بدانند قرار دادن خودرو در خیابان عده ای را به سرقت اتومبیل تحریک می کند.

گذشته از تمام این ها، حتی اگر دولت ها در نزد دادگاه های داخلی دولت ثالث از مصونیت برخوردار نباشند و از سوی دیگر اعمال معیار کنترل عمومی را روا بدانیم، این امر منجر به رفع مصونیت اموال دولتی نخواهد شد؛ به دیگر سخن میان انصراف از مصونیت قضایی و انصراف از مصونیت اموال دولتی و مصونیت اجرایی ملازمه ای وجود ندارد. حتی اگر محکومیت یک دولت قطعی باشد نمی توان این قطعیت را به منزله سلب مصونیت اموال دولتی دانست.

الواح گلی، کشمکش بین مصونیت قضایی و اجرایی

بر همین اساس یکی دیگر از ایرادات رسیدگی دادگاه ایالات متحده در قضیه الواح ایرانی خودنمایی می کند. دستگاه قضایی ایالات متحده آمریکا براساس رویه قضایی مثبت شده خویش از رسیدگی به آن دسته دعوی که حکم ناشی از آن ها قابلیت اجرایی ندارد، خودداری می نماید؛ دادگاه های ایالات متحده استدلال می کنند، رسیدگی به دعوا باید دارای «نفع معقول» باشد؛ حال آنکه دعوی که حکم ناشی از آن قابلیت اجرایی ندارد، فاقد هرگونه نفع معقولی خواهد بود. همین امر، قضات آمریکایی را از رسیدگی به دعوی در مورد اموال مشمول مصونیت اجرایی، باز می داشت؛ بدین ترتیب روشن می شود، ایالات متحده خود به تفکیک میان مصونیت قضایی و اجرایی اعتقاد داشته است. با این حال با وضع قانون لغو مصونیت دولت ایران در نزد دادگاه های داخلی ایالات متحده - که با اقدام متقابل ایران مواجه شد - رویه دستگاه قضایی ایالات متحده تغییر کرد و دادگاه در قضیه الواح ایرانی، لغو مصونیت قضایی را به منزله لغو مصونیت اجرایی تلقی کرد. شاید حق با آن دوست قدیمی باشد: «آن ها خیلی قانونمندانند، اما نه برای ما».

در چنین فضایی است که وکلای ایران می بایست به دفاع از حقوق ایران اقدام نمایند؛ بعبارت دیگر فضای حقوق داخلی ایالات متحده در تعارض با حقوق بین الملل شکل گرفته است؛ با این حال وکلا چاره ای جز دفاع در چارچوب همین نظام حقوقی متخلفانه ندارند. به دیگر سخن متهم کردن دولت به کوتاهی در پیگیری چندان با نکته سنجی همراه نیست، دولت تلاش دارد در نزد یک دادگاه خارجی، از رفع توقیف اموال خود دفاع نماید؛ طبیعی است اطلاعات زیادی از این حیث منتشر نشود، بسیاری از اسناد، خصوصا در سیستم «کامن لا»، زمانی دارای ارزشند که در وقت خود به دادگاه تسلیم شوند. قرائت لایحه دفاعیه ایران در رسانه ها، به معنای اعطای فرصتی به طرف مقابل برای تغییر استراتژی دعواست.

پیچیدگی های حقوقی در صیانت از میراث فرهنگی نکته دیگری که توجه بدان ضروری می نماید، تفکیک میان

موضوعات حقوقی مربوط به میراث فرهنگی است. چنانکه گفته شد، مسأله الواح ایرانی، بصورت عمده با سه عنوان، "مصونیت قضایی"، "اعمال معیار کنترل عمومی" و "مصونیت اموال دولتی و مصونیت اجرایی" ارتباط دارد. اما از سوی دیگر میراث فرهنگی در معرض معضل قاچاق و انتقالات غیرقانونی نیز قرار دارد. این موضوع بطور عمده تابع کنوانسیون ۱۹۷۰ ملل متحد با عنوان «کنوانسیون روش های ممنوعیت و جلوگیری از واردات، صادرات و انتقال مالکیت نامشروع اموال فرهنگی» است. مفاد این کنوانسیون بصورت گسترده وارد قوانین داخلی پاره‌ای کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا و کانادا شده است. در عین حال موسسه UNIDROIT نیز در حال تهیه پیش نویس معاهده‌ای در این زمینه است که تلاش دارد کلی گویی های کنوانسیون ۱۹۷۰ را در مورد مالکیت و استرداد اموال فرهنگی، با قواعدی صریح و شفاف رفع نماید. نباید از نظر دور داشت که تمامی این معاهدات سابقه و ریشه خود را به حقوق مخاصمات مسلحانه می‌رسانند. بواقع شاید جنگ اولین رفتار بشری است که به نظم در آمده است؛ از همین روی مسأله حمایت از اموال فرهنگی نیز اولین بار در چارچوب مخاصمات مسلحانه مورد توجه قرار گرفت. کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه و پروتکل حفاظت از اموال فرهنگی در جریان درگیری های مسلحانه نمونه ای از این تلاش هاست.

باید توجه داشت، طراحی قواعد ناظر بر نقل و انتقالات غیرقانونی اموال فرهنگی بسیار پیچیده است، زیرا می بایست به تنظیم منافع اساسا متعارض مدعی مالکیت و متصرف اموال فرهنگی منجر شود. اولین نکته ای که در پیگیری دعوی اینچنین مطرح است به نحوه طرح ادعا توسط دولت مدعی مالکیت باز می‌گردد. یک دولت دارای حاکمیت نمی تواند ادعای خود را در مورد مالکیت اموال فرهنگی براساس حقوق عمومی مطرح نماید؛ بنابراین دولت مدعی مالکیت، نمی تواند ادعا نماید، مالکیت اموال فرهنگی براساس یک قانون حمایتی که مالکیت و حقوق مالکانه مربوط به اموال فرهنگی را از آن دولت دانسته است، به وی تعلق دارد. این امر از آن جهت است که دولت ها ممکن است به شناسایی احکام کیفری، مالیاتی و حقوق عمومی دولتی دیگر اقدام نمایند، اما اموری اینچنینی را اجرا نمی کنند؛ زیرا هیچ دولتی دستگاه اجرایی و قضایی خود را در اختیار دولت دیگری قرار نمی دهد تا از آن برای اعمال و اجرای حاکمیت خود استفاده نماید؛ بدین ترتیب هیچ دولتی مجاز نیست از دستگاه قضایی دولت دیگری استفاده کند تا حاکمیت خود را از طریق قواعد حقوقی عمومی، بر اموال فرهنگی اعمال نماید. از سوی دیگر ضرورتی ندارد، دولت برای طرح ادعای خود در نزد دادگاه خارجی، مالک اموال فرهنگی باشد. این امکان وجود دارد که مالکیت اموال فرهنگی به یک موسسه عمومی غیردولتی و یا نهاد خصوصی تعلق داشته باشد؛ با این حال این امر مانع از حق دولت در پیگیری قضایی نخواهد بود. دادگاه بخش ایالات متحده آمریکا در قضیه Goldberg اعلام داشت وجود منفعتی شناخته شده، معقول و قانونی در مورد اموال فرهنگی بعنوان مظاهر فرهنگی، مذهبی و یا هنری به دولت این امکان را می دهد که بعنوان طرف دعوا در رسیدگی قضایی شرکت نماید. در دعوی این چنینی که مالکیت اموال فرهنگی مستقیما به دولت تعلق ندارد، معمولا دعوا توسط مالک اموال فرهنگی و دولت مشترکا طرح می شود؛ معهدا خواسته دولت و مالک، هر دو، انتقال و استرداد اموال مذکور به مالک است؛ این امر خواسته دولت را نیز برآورده می کند زیرا معمولا مالک تحت اقتدار نظام قانونی دولت ذی نفع قرار دارد. با

این حال همواره ضرورت دارد، مالک دارای شخصیت حقوقی مستقلی باشد که به وی این امکان را بدهد، بعنوان مالک اقامه دعوی استرداد نماید. عبارت دیگر ضرورت دارد مالک متمتع از شخصیت حقوقی و حق مالکیت باشد. دادگاه ها در این زمینه و برای احراز شخصیت حقوقی مالک به قانون محل اقامت وی مراجعه می نمایند؛ عبارت دیگر زمانی شخص حقوقی غیردولتی در طرح دعوی استرداد موفق خواهد بود که براساس قانون محل اقامتش از شخصیت حقوقی مستقل برخوردار باشد.

دادگاه می بایست در دعوی ناظر بر استرداد اموال فرهنگی، پس از آنکه اهلیت طرفین را برای اقامه دعوا احراز نمود به تعیین قانون ماهوی حاکم اقدام نماید. معمولا در تشخیص قانون ماهوی حاکم گفته می شود، قانونی بر دعوا حاکم است که بیشترین ارتباط را با علت طرح دعوا داشته باشد. گاه این قاعده از نظر قضات با قاعده حاکم بر مسوولیت مدنی و شبه جرم در تعارض قرار می گیرد، زیرا در حقوق مسوولیت مدنی، قانون حاکم بر اختلاف، قانون محل وقوع فعل زیان بار یا عمل متخلفانه است؛ حال آنکه این امکان وجود دارد که بعلت تصادفی بودن محل وقوع عمل متخلفانه، دعوا، با قانونی بغیر از قانون محل وقوع فعل زیان بار دارای بیشترین ارتباط باشد. این تفاوت در جهت گیری میان کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا مشهود است؛ در اروپا تمایل اصلی قضات به اعمال قانون محل وقوع فعل زیان بار و در ایالات متحده به قانون انساب متمایل است. در هر حال و از هر حیث نوع توصیف دعوا در چنین مواردی از اهمیتی چشمگیر برخوردار است. اگر اختلاف ناظر بر اموال فرهنگی بعنوان مسوولیت ناشی از شبه جرم توصیف شود، قانون انساب و یا قانون محل وقوع فعل زیان بار بر اختلاف حاکم می شود، حال آنکه در صورت توصیف دعوا بعنوان دعوی ناظر بر مالکیت، اختلاف تابع قانون محل وقوع مال خواهد بود.

از حیث قواعد ماهوی ناظر بر اموال فرهنگی، بصورت معمول گفته می شود؛ کسی که اموال مسروقه را از یک سارق تحصیل کرده است، دارنده حق مالکیت و یا تصرف بر اموال نخواهد بود. عبارت دیگر خریدار اموال مسروقه در مقابل استرداد اموال جبران خسارت نخواهد شد؛ حال آنکه عموما خریدار دارای حسن نیت که از مسروقه بودن اموال مطلع نبوده است، از حق جبران خسارت در برابر استرداد اموال، برخوردار می شود. باید توجه داشت استاندارد خریدار دارای حسن نیت، استاندارد بسیار بالایی است. این قاعده در مواجهه با اموال فرهنگی اشعار می دارد، خریدار می بایست، تحقیقات لازم را در مورد اسناد مالکیت اموال فرهنگی، نحوه انتقال به متصرف، اسنادی همچون گواهی هبءاء و سوابق تاریخی موضوع بعمل آورد؛ عبارت دیگر خریداری که بدون توجه به این اطلاعات نسبت به خرید اقدام می نماید، خریدار دارای حسن نیت تلقی نمی شود. بعنوان معیار تشخیص حسن نیت خریدار، پیش نویس کنوانسیون UNIDROIT در بند ۲ ماده ۴ صراحتا خریدار را موظف به مشورت با کارشناسان ثبت اموال فرهنگی نموده است.

امروزه مشورت با کارشناسان ثبتی اموال فرهنگی و همچنین بررسی وضعیت موضوع معامله در پایگاه های اطلاعات مربوط به اموال مسروقه دارای اهمیت چشمگیری است؛ این پایگاه های اطلاع رسانی بصورت روزافزونی مورد استفاده دارندگان اموال فرهنگی است که به سرقت رسیده اند و در عین حال خریداران را از وضعیت حقوقی اموال فرهنگی آگاه می کند.



دادگاه می بایست در
دعوی ناظر بر استرداد
اموال فرهنگی، پس از
آنکه اهلیت طرفین را
برای اقامه دعوا احراز
نمود به تعیین قانون
ماهوی حاکم اقدام
نماید. معمولا در
تشخیص قانون ماهوی
حاکم گفته می شود،
قانونی بر دعوا حاکم
است که بیشترین ارتباط
را با علت طرح دعوا
داشته باشد